



قدرت حقیقی در قلب

یک انسان انقلابی است

استادعلیرضا پناهیان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نزدیکی مفهوم انقلاب و جهاد

در آیات کریمه قرآن درباره انقلابی بودن مفهوم خاصی استفاده می‌شود. این مفهوم که در قرآن کریم مکرر هم مورد تأکید قرار گرفته است، مفهوم جهاد است. خداوند متعال در قرآن کریم حتی در شرایطی هم که جنگ نباشد، دستور «جاهدوا» صادر می‌کند (۱) اگر شرایط بحرانی خاصی هم نباشد، می‌فرماید «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (۲) آنهایی که در راه خدا مجاهده می‌کنند، همیشه تحسین می‌شوند، و برتر قرار می‌گیرند.

جهاد در قرآن به جنگ مسلحانه و مواجهه رودررو محدود نمی‌شود و معنای وسیع‌تری دارد. (۳) جهاد معنایش در قرآن کریم معلوم است. اصلاً جهاد در یک زندگی آرام و بی‌دغدغه که «آسته برو آسته بیا که گربه شاخت نزنه» تحقق پیدا نمی‌کند. البته آرام، نه به معنای آرامش روحی، بلکه به این معنا که انسان نسبت به بسیاری از حق‌ها و باطل‌هایی که در اطرافش هست، معترض و تحول‌خواه نباشد. با چنین رویه‌ای مفهوم جهاد تحقق پیدا نمی‌کند. مفهوم جهاد خیلی به مفهوم انقلابی بودن نزدیک است.

انقلابی بودن یعنی درماندن از انقلابی بودن

این آیه از قرآن در توصیف روحیه جهادی و انقلابی آیه زیبایی است: «جاهدوا فی الله حق جهاده» (۳). اوائل انقلاب، جمعی از نوجوانان تهرانی، آرم گروه انقلابی محله خودشان را همین آیه قرآن قرار داده بودند. الله‌اش را هم به آرم جمهوری اسلامی تبدیل کرده بودند، و این آرم چندتا معنا پیدا کرده بود. غرض اینکه این آیه، بیانگر شعار و حس یک انقلابی است. خدا در اینجا کمر انسان را شکسته است. آیا کسی می‌تواند حق جهاد خدا را به جا بیاورد؟

انقلابی بودن یعنی درماندن از انقلابی بودن. انقلابی بودن یعنی درنظر گرفتن آستانه‌ای که از پیش معلوم است که نمی‌توانیم آنقدر خوب باشیم. این آیه حدّ انقلابی بودن را «شایستگی خداوند متعال» ذکر کرده. چه کسی می‌تواند به این حد برسد؟ خدا با این آیه، آتش مداومی از روحیه جهاد را در دل

انسان می‌اندازد. آتشی که می‌توان از آن به «روحیه جهادی» یا «روحیه انقلابی» تعبیر کرد.

لذت انقلابی بودن

خداوند در سراسر دین خودش لذت‌هایی قرار داده است، که اگر انسان خودش را از آن لذت‌های پاک و اصیل و عمیق سیراب کند، دیگر دنبال لذت‌های اندک و مبتذل نمی‌رود. یکی از این لذت‌ها، عضو یک گروهی بودن است. بیایید عضو یک گروهی شویم. این خودش لذتی دارد. چه برسد به اینکه آن گروه، گروه ممتازی هم باشد.

گروه انقلابیون گروه خاصی نیست. باند خاصی هم ندارد. اتفاقاً انقلابی در هیچ باند و حزبی قرار نمی‌گیرد. انقلابی در هر حزبی هم قرار بگیرد همه می‌دانند که لزوماً به حزب مقید نخواهد ماند، به مقیدات خودش مقید است و به آسانی می‌تواند فراتر از حزب عمل کند و پا بر روی باندبازی‌هایی که در هر جایی ممکن است به سهولت پدید بیاید، بگذارد. و به سهولت وفادار است به رفقای انقلابی خودش، در هر باند و هر گروه و هر صنفی باشند.

بیایید یک هویتی را، یک حیثیتی را به خودمان اضافه کنیم و آن را در خودمان بیاییم و بار بیآوریم. بیایید خودمان را به یک صفت متفاوتی متصف کنیم. بیایید متفاوت شویم. روز قیامت اگر گفتند انقلابیون بیایند این طرف بایستند ما هم جزو آنها برویم آن طرف. بیایید این حس را بگیریم. از خودمان سؤال کنیم که ما بناست چگونه آدمی باشیم؟ مهمترین وصفی که هر کسی وقتی نام ما را به یاد می‌آورد، به سرعت به ذهنش می‌رسد چه وصفی باشد؟ «او یک انسان انقلابی است.» انقلابی ازدواج می‌کند، انقلابی خانه می‌خرد، انقلابی مستأجر می‌شود، انقلابی مستأجر می‌آورد، انقلابی درس می‌خواند، انقلابی شغل انتخاب می‌کند، انقلابی موضوع انتخاب می‌کند برای کار خودش. او یک آدم انقلابی است. او انقلابی نماز می‌خواند، عافیت طلبانه نماز نمی‌خواند، مصلحت‌جویانه و عافیت‌طلبانه از حق سخن نمی‌گوید.

بیایید عضو چنین گروهی شویم. هر چند خیلی از رفقایمان را از دست بدهیم، ولی رفقای تازه‌ای پیدا خواهیم کرد. طراوت و شیرینی بیشتری دارد آن‌گونه زندگی کردن. زندگی معنا پیدا می‌کند. و الا آدم باید بنشیند پای فیلم، و آنهایی که زندگی‌شان به دلیلی معنا پیدا کرده، زندگی آنها را تماشا کند و حسرت آنها را بخورد. آنها کیف کنند، و تو کیف کنی از کیف کردن آنها.

بیایید تماشاگر نباشیم، بازیگر صحنه جهانی باشیم. بازیگران صحنه جهان، امروز انقلابیون هستند. بقیه مثل بقیه هستند. مثل بقیه بودن و متفاوت نبودن خودش یک ننگ بزرگ است برای انسان امروز. چون انقلابیون همیشه قلیل هستند. انقلابیون نه تنها بازیگران صحنه جامعه هستند، بلکه بازی را از دست بازیگردانانی که همه را دارند بازی می‌دهند در می‌آورند.

قدرت حقیقی در قلب یک انسان انقلابی است

انقلابی در خودش قدرت احساس می‌کند. وقتی کسی در خودش قدرت احساس کرد، دیگر برای بدست آوردن قدرت گناه نمی‌کند. دیگر با حُبّ مقام و حُبّ مال به دنبال کسب قدرت نمی‌رود. با زورگویی و با تکبر دنبال قدرت نمی‌رود.

انقلابی راحت می‌تواند متواضع باشد، چون احساس قدرت را در درون خودش دارد. اما کسی که از درون قدرت ندارد، مدام قیافه می‌گیرد، مدام با سرفه‌های درشت کردن و سینه ستبر کردن و باد به غیبغ انداختن، می‌خواهد آن قدرت پوشالی را برای خودش ایجاد کند و خودش را با یک قدرت خیالی ارضاء کند. او با تکبر می‌خواهد احساس قدرت را به دست بیاورد.

اما قدرت حقیقی در قلب یک انسان انقلابی است. انقلابی بشوید و قدرتمند زندگی کنید. در همه فیلم‌های دنیا، در همه مرام‌ها، مرگ یک انسان قدرتمند، باشکوه است. زندگی یک انسان قدرتمند، با شکوه است.

بچه‌ها از بچه‌گی وقتی می‌خواهند بازی کنند، نقش‌هایی را پیدا می‌کنند که قدرت در آنها هست. در روانشناسی رشد، از نقش قدرت در دوران کودکی صحبت می‌شود. یکی از مهمترین اوصافی که بچه‌ها برای پدر و مادر خودشان قائلند این است که پدر و مادر من قدرت زیادی دارند.

اساساً فطرت انسان تشنه قدرت است. اینقدر قدرت برای انسان شیرین است که معصومین(ع) برای برطرف کردن بسیاری از دردهای روحی، که کمترین آنها رفع اندوه است، ما را به یاد کردن قدرت خدا با عبارت «لا حول ولا قوة الا بالله» توصیه کرده‌اند. (۴) هیچ کس مثل خدا قدرت ندارد. اینقدر انسان از بچه‌گی دنبال قدرت می‌گردد. زیرا قدرت برای انسان خیلی شیرین است.

ما انسان‌ها معمولاً در دو زمینه در رفتارهایمان تظاهر می‌کنیم:

یکی اعلام نیاز به محبت نمی‌کنیم، در حالی که همه‌مان اسیر محبت هستیم. می‌خواهیم خودمان را با کلاس نشان دهیم، تشنگی محبت را ابراز نمی‌کنیم و ظاهراً نشان می‌دهیم که ما دیگر کودک و کوچک نیستیم و به محبت و نوازش نیاز نداریم.

یکی هم اعلام نیاز به قدرت نمی‌کنیم، و برای حفظ کلاس خودمان، نشان می‌دهیم که قدرت نمی‌خواهیم. در حالیکه ما هم قدرت می‌خواهیم هم محبت. محبت را باید از خدا بگیریم، قدرت را هم باید از آن روحیه انقلابی‌گری دریافت کنیم که آن نیز منشأ و پشتوانه‌اش ایمان به خداست که امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «الْمُؤْمِنُ نَفْسُهُ أَضْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ وَ هُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ» (۵) و یا امام باقر(ع) فرمودند: «الْمُؤْمِنُ أَضْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ» (۶)

انقلابی بشوی قلب قوی‌ای پیدا می‌کنی. انقلابی بشوی حقیقتاً در عالم تأثیر گذار خواهی بود. وجودت در عالم تأثیرگذار است، دیگر دنبال تأثیرگذاری‌های سطحی و ظاهری نمی‌روی.

واقعاً زندگی یک غیرانقلابی، چگونه زندگی‌ای است؟ زندگی حقیرانه، این احساس حقارت دائمی و احساس ضعف دائمی در وجودش هست، قلب قوی‌ی ندارد هر چند به روی خودش نیآورد. ولی ما افشا می‌کنیم، چنانکه پیامبر اکرم(ص) هم فرمود: «مَنْ تَرَكَ الْجِهَادَ أَلْسَهُ اللَّهُ ذَلَّافِي نَفْسِهِ» هر کس جهاد را ترک کند، خدا او را به خواری درونی مبتلا می‌کند» (۷) انسانی که انقلابی نیست، چون قلب قوی‌ای ندارد، این احساس ضعف را با خودش تا مرگ حمل می‌کند و از این زجر اگرچه با کسی حرف نزند، اما همیشه رنج می‌برد. اگرچه حواس خودش را پرت کند. ممکن است برای اینکه قوت قلبی برای خودش ایجاد کند، ضرب‌آهنگ‌های تندی در آهنگ‌هایی که می‌شنود ایجاد کند. در حالی که آن ضرب‌آهنگ باید در قلب تو باشد. صدای تپش قلب تو باید اینقدر با عظمت باشد. اما او که قلبش مثل مردنی‌ها دارد می‌زند، موسیقی خودش را بالا می‌برد که بگوید این منم.

قوت قلب یکی از آثار انقلابی بودن است و این قوت قلب را ما در زندگی نیاز داریم. اگر یک انقلابی را بخواهیم مثال بزنییم، طبیعی است شهید چمران را به عنوان یکی از اولین نمونه‌ها ذکر کنیم. به دلیل این جمله امام، که فرمود: مثل چمران بمیرید (۸) مثل چمران بمیرید کلمه قدرتمندی است. انگار او مرگ را تسخیر می‌کند. اکنون نوبت مرگ است. آن را به سمت خود می‌کشد. مرگ او را به سمت خود نمی‌کشد، او مرگ را به سمت خود می‌کشد. در آخرین گفتگوی پیش از شهادتش با خانمش، می‌گوید: شما دیگر باید رضایت بدهی من شهید بشوم. خانمش می‌گوید من هر دفعه مخالفت می‌کردم، اما این نمی‌دانم چه شد که بالاخره رضایت دادم. فردا صبح رفت و دیگر برنگشت. (۹) این گونه آدم می‌میرد. و هر کسی هرگونه زندگی کند، همان گونه می‌میرد. زبونانه زندگی کند زبونانه می‌میرد. مثل چمران بمیرید، یک معنایش هم این است که مثل چمران زندگی کنید. چرا ما از قهرمان‌های فیلم‌هایی که یک قدرت قوی باطنی دارند خوشمان می‌آید؟ بیایید عضو آن گروه شویم، عضویت در این گروه انقلابی، جان تازه‌ای به ما خواهد داد. یکی از ویژگی‌هایی که پیدا می‌کنیم این خواهد بود که انسان‌های قدرتمندی می‌شویم. آنوقت اگر کسی واقعا قلبش قوی شد، چقدر راحت با خطاهای دیگران برخورد می‌کند، چقدر بزرگوار می‌شود، چقدر شیرین و دوست داشتنی می‌شود.

انقلابی بودن یعنی: بعد از تحول درونی، به دنبال تحول بیرونی بودن

اما انقلاب معنایش چیست؟ انقلاب یعنی تحول بنیادین. و این تحول باید آنقدر عمیق باشد، تا نام انقلاب بر رویش بگذارند. انقلاب یعنی یک دگرگونی همه جانبه و اساسی. اما انقلاب در قاموس انقلاب اسلامی یعنی یک دگرگونی اساسی برای خدا پیدا کردن. این دگرگونی اساسی دو بُعد دارد، یک بُعد درونی و یک بُعد بیرونی. اگر کسی هر دو بعد را داشته باشد، او یک انقلابی خواهد بود. و اگر هر کدام را نداشته باشد، او دیگر یک انقلابی نیست.

۱. بُعد اول: خیلی‌ها با انقلاب اسلامی «منقلب» شدند، اما «انقلابی» نشدند

اگر کسی فقط بُعد درونی را داشت، او دیگر انقلابی نشده، او صرفاً منقلب شده. خیلی‌ها با انقلاب اسلامی منقلب شدند و انسان‌های خوبی شدند، اما انقلابی نشدند. انقلابی یعنی بعد از اینکه منقلب شد، می‌خواهد همه عالم را هم منقلب کند، می‌خواهد همه را عوض کند. و لذت این حال خوب را به همه هدیه دهد و در میان همه بپراکند.

انقلابی با همان قدرت درونی، به دنبال اثرگذاری در عالم است. و معمولاً هم در تأثیرگذاری در عالم موفق است، و تحول ایجاد می‌کند. اما کسی که فقط منقلب شد، هنوز انقلابی نیست. خیلی‌ها خودشان منقلب شدند، ولی توفیق اینکه انقلابی هم بشوند نداشتند.

تمجید پیامبر از روحیه انقلابی عمار یاسر

بعد از جنگ احد که مسلمانان شکستی در آن جنگ خورده بودند، عمار یاسر و یکی از دوستانش، با تعدادی از یهودیان مدینه مواجه شدند. یهودیان مدینه همانجا یکی از حملات جنگ نرم خودشان را

آغاز کردند. با تمسخر به عمار و رفیقش گفتند: «پس وعده نصرت الهی و پیروزی که پیغمبر به شما داده بود، چپ شد؟» خدا و ملائکه اش کجا بودند که از پیامبر شما که اینقدر مجروح شد دفاع کنند؟ این همه کشته دادید، ... حمزه تان، قهرمانان تان به شهادت رسیدند...

رفیق عمار برگشت گفت: «لعنت خدا بر شما. من با شما حرف نمی‌زنم. شما ایمان آدم را سست می‌کنید. و گذاشت رفت.»

اما عمار ایستاد و با آنها سخن گفت. فرمود: «تقصیر ما بود که شکست خوردیم. به وعده‌های پیغمبر ربطی ندارد. پیامبر به ما وعده داد که اگر حرف‌های من را گوش کنید، پیروز می‌شوید. ما گوش نکردیم، و شکست خوردیم. اگر گوش کرده بودیم شکست نمی‌خوردیم.»

عمار یاسر خدمت رسول خدا(ص) رسید و حضرت که خبر را شنیده بودند، از عمار گزارش خواستند. پس از گزارش عمار، رسول خدا(ص) فرمود: «رفیق تو که با آنها بحث نکرد آدم خوبی است. اما تو از دین خدا دفاع کردی و تو از «مجاهدین فی سبیل الله» که خدا آنان را بر دیگران برتری داده، هستی» (۱۰) یعنی تو که انقلابی عمل کردی عضو گروه انقلابیون هستی.

عمار اینگونه است. عمار در مقابل دیگران، در مقابل آنهایی که با دین دشمنی می‌کردند، آرام نمی‌گرفت.

۲. بعد دوم: بعضی‌ها در مدیریت‌های نهادهای انقلابی، مسندهای انقلابی دارند اما هنوز

خودشان منقلب نشده‌اند

کسی که فقط منقلب شده، و درونش تحولی ایجاد شده، او آدم خوبی است، اما انقلابی نیست. این بعد درونی انقلابی‌گری این است. اما از آن طرف هم یک گروهی هستند که مدام می‌خواهند همه را عوض کنند، اما خودشان اصلاً منقلب نشده‌اند. در خودش انقلابی نشده.

دفاع مقدس که جهاد فی سبیل الله بود، یک روحیه انقلابی می‌خواست. دفاع مقدس یک روحی را در خون و در جان انسان می‌دمید. اما واقعاً در برای رزمه‌ها مشهود بود که بعضی‌ها جبهه هم آمده بودند، در حالی که هنوز این ماده در خونشان جریان پیدا نکرده بود. حتی ترکش هم از بغل گوششان رد می‌شد، اما هنوز «دفاع مقدس» نشده بودند. هنوز «جهادگر» نشده بودند. بچه‌های جبهه، اگر هنوز هم از آنها بپرسی، این احساس را به یاد می‌آورند.

اگر از آنها بپرسی: «ما شنیده‌ایم آن رزمه‌های که طعم جهاد را می‌چشید، خودش هم رنگ و بوی جهاد می‌گرفت. خودش هم متفاوت می‌شد. درست است؟»، خاطرات گذشته‌شان زنده می‌شود و هم از آنها برایت می‌گویند، هم از آنهایی که در دفاع مقدس حضور داشتند، اما هنوز رنگ و بوی جهاد را نگرفته بودند.

بعضی‌ها در مدیریت‌های نهادهای انقلابی، مسندهای انقلابی دارند اما خودشان انقلابی نشدند، خودشان هنوز منقلب نشدند. مسلمان و متدین هم هستند، نه اینکه آدم بدی باشند یا ضد انقلاب باشند، اما انقلابی نشدند. اینها همگی، کسانی هستند که در فتنه‌ها ریزش می‌کنند.

تاریخ انقلابی شدن را می توان در دفترچه خاطرات یادداشت کرد

انقلابی بودن یعنی آن تحول اساسی، هم باید در خودت پدید بیاید، هم باید در دیگران پدید بیآوری. این تحول را باید انسان در خودش «حس» کند. به گونه‌ای که حتی بتواند در تقویمش بنویسد که من از کی انقلابی شدم. هر کسی از یک تاریخی انقلابی می‌شود. ممکن است دوران انقلابی شدنش یک ماه طول بکشد، ولی ده سال طول نمی‌کشد. کسی «به تدریج» انقلابی نمی‌شود. انقلابی بودن چیزی است که آدم زمانش را می‌تواند حس کند. گرچه بعضی‌ها از اول، انقلابی بودند. امام(ره) اینگونه بود. امام(ره) می‌فرمود: «والله، تا حالا نترسیده‌ام» (۱۱) قوت قلب انقلابی را، امام از ابتدای سنین نوجوانی داشته. آن زمان که امام(ره) طلبه بوده، از قم به تهران می‌آمده و در مجلس شورای ملی بحث‌ها را دنبال می‌کرده. یک عنصر انقلابی، حساس است. حساسیت‌های امام را ببینید.

انقلابی، طرفدار رفورم نیست، طرفدار انقلاب است

یک انقلابی، هم از درون منقلب شده، و هم در بیرون می‌خواهد انقلاب ایجاد کند. طرفدار رفورم نیست، طرفدار انقلاب است. طرفدار دگرگونی اساسی است. این انقلابی اگر دستش به کسی برسد، دنبال این است که او را هم انقلابی کند، او را هم عمیقاً متحول کند. نه اینکه یک توصیه خوب فرعی بکند و رد شود. می‌گردد ببینید چه گیری هست که اگر کمک کند و آن گیر را برای او مرتفع کند، همه گیرهایش یکجا مرتفع می‌شود، و متحول می‌شود، آن یک گیر را رفع می‌کند، آن یک توصیه را می‌کند. پیامبران هم گرچه گاهی در جهت تربیت انسان‌ها موفق نبودند، ولی تلاش‌شان یک تلاش انقلابی بود.

امام(ره)، یک فقیه، فیلسوف و عارف «انقلابی» بود

اگر از یک شاعر حماسی بخواهیم یاد کنیم، از فردوسی و شاهنامه او می‌توان یاد کرد. و اگر دوست داشته باشید از یک فقیه انقلابی، یا یک فیلسوف انقلابی، یا یک عارف انقلابی، یاد کنید از چه کسی باید یاد کرد؟ اگر خواستید به همه اینها یکجا نگاه کنید، به امام نگاه کنید. امام انقلابی است. و این خیلی افتخار است برای انقلابیون.

شما از امام بخواهید هنر را تعریف کند. صدای چکاک شمشیرها در تعریف مفهوم هنر در بین کلمات امام به گوش می‌رسد. توپخانه و تیربار و جنگ در آن هست. می‌فرماید: شما از امام بخواهید هنر را تعریف کند. صدای چکاک شمشیرها در تعریف مفهوم هنر در بین کلمات امام به گوش می‌رسد. توپخانه و تیربار و جنگ در آن هست. می‌فرماید: «هنری زیبا و پاک است که کوبنده سرمایه‌داری مَدْرَن و کمونیسم خون‌آشام و نابودکننده اسلام رفاه و تجمل، اسلام التقاط، اسلام سازش و فرومایگی، اسلام مرفهین بی‌درد، و در یک کلمه اسلام آمریکایی باشد» (۱۲)

امام این گونه است. امام وقتی از «توقع» خودش از بسیج‌ها سخن می‌گوید و می‌خواهد سطح توقع خودش را مشخص کند، مالک اشتر و امیرالمؤمنین(ع) را نشان می‌دهد. (۱۳) وقتی می‌خواهد از رسالت پیغمبر اکرم بگوید، آخرش را می‌گوید، اولش را نمی‌بیند. می‌گوید: «پیغمبر می‌خواست همه مردم را

علی بن ابیطالب کند ولی نمی‌شد.» (۱۴) نشد. لیاقت نداشتند. وقتی یک انقلابی به پیغمبر اکرم (ص) نگاه کند، این‌گونه نگاه می‌کند. نگاهش به عالم این‌گونه است، یک زاویه نگاه خاصی دارد.

که می‌تواند انقلابی باشد، و نباشد، او اسلامش هم قبول نمی‌شود

با تأمل، انسان به این نتیجه می‌رسد که اسلامی بودن از انقلابی بودن جدا نیست. (۱۵) و اینکه اساساً اسلام کسانی که انقلابی نباشند، روز قیامت قبول نمی‌شود. مگر اینکه خدا به دلیل کمی توان و ظرفیت و کوشش و فهم، از بعضی‌ها نخواست باشد. کما اینکه وقتی در صدر اسلام فرمان جهاد عمومی صادر شد، رسول خدا (ص) یکی از یاران‌اش را که شاعر بود و از شدت ترس تاکنون شمشیر نزده بود، به درخواست خودش از جنگ معاف فرمود. (۱۶) و امام صادق (ع) هم می‌فرماید: اگر مردم از اسرار خلقت خیر داشته باشند که خدا چقدر انسان‌ها را متفاوت و با ظرفیت‌های مختلف آفریده، هیچ کس دیگری را سرزنش نمی‌کرد. (۱۷)

اما آن کسی که می‌تواند انقلابی باشد، و نباشد، او اسلامش هم قبول نمی‌شود. و ما امروزه ظرفیت انقلابی‌گری‌مان خیلی بالاست. در این شرایط، با این شیعه بودن‌مان، با این پیشینه‌ای که از انقلاب اسلامی داریم، در این شرایط خاصی که قرار داریم، اینها ظرفیت ما را برای انقلابی بودن خیلی افزایش داده است. هر کسی در ارتش وارد می‌شود، اگر هم آن روحیه نظامی‌گری را نداشته باشد، دیسپلین جاری در ارتش، کم‌کم آن روحیه را در او ایجاد می‌کند. کسی هم که در شرایط جهان امروز، و در این جمهوری اسلامی زندگی کند، شرایط، باید او را انقلابی کند. مگر اینکه چقدر در مقابل این روحیه مقاومت کند، که انقلابی نشود.

چرا نباید ماجراهای انقلابی در سریال‌ها و داستان‌ها ببینیم؟

هنرمندان چرا نباید موضوعاتشان را از موضوعات انقلابی انتخاب کنند؟ گاهی حتی موضوع یک اثر هنری دفاع مقدس است، اما همه‌اش عشق و عاشقی است. خبری از جنگ و روح جهادی و انقلابی‌گری نیست. انگار دفاع مقدس را هم از زاویه دیگری نگاه می‌کند. مثل این می‌ماند که آدم بعد از جنگ ۳۳ روزه، برود لبنان، بعد یک موضوع غیرانقلابی پیدا کند و فیلم بسازد. امام (ره) به همه موضوعات انقلابی نگاه می‌کرد، آنوقت ما بعضاً به موضوعات انقلابی هم غیرانقلابی نگاه می‌کنیم.

سریال‌های معنوی ماه رمضان، از اخلاق و دیانت و معنویت صحبت می‌کند، اما از اخلاق و دیانت و معنویت «غیرانقلابی» صحبت می‌کند. چرا انقلابی نیست؟ چرا ما نباید شب‌های ماه رمضان یک سریال دفاع مقدس ببینیم؟ در حالی که می‌تواند در عین واقع‌نمایی، بسیار هم جذاب باشد. چرا ما نباید ماجرای یک انقلابی زجرکشیده را ببینیم؟ قوت قلب او را ببینیم. اصلاً چرا باید چیزهای دیگر را ببینیم؟ چرا باید به چیزهای دیگر بپردازیم؟ ما همه نیازهایمان را در فضای یک داستان، در فضای یک کوشش انقلابی‌گری می‌توانیم به دست بیاوریم.

الآن چندین سال است آدم گاهی دختر و پسرهای جوانی را می‌بیند که به اقتضای سن‌شان، رمان‌های خانوادگی و عشقی برایشان جذابیت دارد، یک کتابی را خیلی با علاقه می‌خوانند. وقتی نگاه می‌کنی، می‌بینی خاطرات همسران سرداران شهیدی است که از دوران خواستگاری و نامزدی‌شان در

متن دفاع مقدس، سخن گفته‌اند. (۱۸)

یک فیلم خانوادگی را می‌توان در متن فضای انقلابی، و بدون اینکه داستان از آن فضا بیرون بیاید، نشان داد. می‌گوید «قبلاً نامزد کرده بودیم. از جبهه مرخصی گرفت آمد، دیدم خیلی دوست داشت با من گفتگو کند، ولی فاصله‌اش را حفظ می‌کرد. در راه که می‌آمدیم، آمد من را از شهرستان برداشت بیورد خانه پدرشان. چندکیلومتری با هم صحبت نکردیم، نمی‌دانم در دلش چه می‌گذشت، من هم دوست داشتم بعد از مدتی که تازه او را دیدم، با او صحبت کنم» بعد که گفتگوهایشان شروع می‌شود، می‌بیند این آدم در دل زندگی خانوادگیش هم، وسط سنگرش هست. در فکر خودش نیست، در فکر بزرگ‌تری است. به دیگران می‌اندیشد، به سرنوشت مردمی که بخشی از آن در دستان تلاشگر او و هم‌زمانش است.

چرا نمی‌شود؟ اینها اتفاق افتاده. اینها خطرات آدم‌های این مرز و بوم است. یک کمی آدم‌های بزرگ ببینیم. یک کمی آدم‌های با قلب قوی و قدرتمند ببینیم.

انقلابی بیش از جسمش، با اراده قویش عالم را تغییر می‌دهد

انقلابی، بیش از اینکه با جسم مادی و با افعالش در عالم تأثیر بگذارد، با اراده قویش عالم را تغییر می‌دهد. اراده امام(ره) هنوز دارد در عالم کار می‌کند، جثه نحیف یک پیرمرد. التهابات تپش قلب انقلابی حضرت امام(ره) هنوز دارد کار می‌کند. کجا بمب اتمی این‌گونه است؟ واقعا آیا بمب اتم مضحک نیست در کنار امام؟ چرا انرژی هسته‌ای ما، برای آنها اهمیت دارد؟ چون ما انقلابی هستیم. چون انقلاب‌مان اهمیت دارد. و الا انقلابی نباش، انرژی هسته‌ای داشته باش. حتی بمب اتم داشته باش مگر ندارند برخی کشورها. برای آنها اهمیتی ندارد. بمب اتم و انرژی هسته‌ای حرف اصلی آنها نیست. آنها حرفشان به ما این است: یا گرگ باش یا گوسفند! یا با ما بیا شکار آدمها و ملت‌ها، یا شکار ما باش و به شکارهای ما هم کاری نداشته باش. فقط انقلابی نباش!

از قدرت خیال برای ترسیم شکوه و زیبایی یک انقلابی وارسته کمک بگیرید

و چقدر خوب است برای انقلابی شدن، انسان از قدرت خیالش برای ترسیم شکوه و زیبایی یک انقلابی کمک بگیرد. در نظر بگیرد اشک‌ها، گریه‌ها، احساسات، و عواطف یک انقلابی را. تصور کنید لبخندهای یک انقلابی، استراحت یک انقلابی، غذا خوردن یک انقلابی را، چقدر لذت‌بخش است. یک انقلابی وارسته را برای خودتان ترسیم کنید، یک انقلابی وارسته که هم انقلاب درونی داشته باشد، هم دنبال انقلاب کردن در بیرون باشد. چه طهارتی، چه خلوصی وجودش را در برمی‌گیرد؟ خیلی زیباست. اما آن انقلاب دائمی ما که آتش آن، یک آتش همیشگی است و هر موقع کم بیاوریم و آتش‌مان خاموش شود، می‌توانیم برویم آنجایی که آتشش هیچ وقت خاموش نمی‌شود، یک قبس آتش بگیریم بیاوریم بیندازیم در قلب‌مان، تا این تنور همچنان داغ باقی بماند، کجاست؟ انقلاب دائمی قلب ما اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام و آتش حرارت مصیبت اوست. یک مصیبت پر از حماسه. و چقدر زیبا. خیمه‌ها در کربلای اباعبدالله‌الحسین دوبار آتش گرفت. مشهور است می‌گویند یک بار آتش گرفت و آن هم عصر عاشورا. اما یک بار هم ظهر عاشورا در حالی که بنی‌هاشم همه بودند، خیمه

اباعبدالله الحسین آتش گرفت. نه کسی نتوانست از خیمه فرار کند، و نه کسی نتوانست این آتش را خاموش کند.

آتش عصر عاشورا خاموش شد، بچه‌ها هم از خیمه‌ها فرار کردند. ولی آتش ظهر عاشورا، نه خاموش شد، و نه کسی از این آتش جان سالم به در برد.

آتش عصر عاشورا دامن‌ها را آتش زد، اما آتش ظهر عاشورا جگرها را آتش زد و کسی اگر جگرش سوخته باشد، می‌فهمد که این چقدر سخت‌تر است از اینکه پیراهنش آتش بگیرد.

هنگام خداحافظی علی اکبر با اهل حرم، خیمه‌ها آتش گرفتند، و سوختند. خیلی علی اکبر از همه دل برده بود. جوان انقلابی با عظمتی بود. اینقدر مرد بزرگی بود که آدم رویش نمی‌شود بگوید جوان انگار کلمه جوان برای او کم است و این افتخار است برای کلمه جوان.

در مسیر کربلا دید پدر می‌گوید «انالله و انالیه راجعون»، گفت: «بابا ناراحت نبینمت» فرمود: «پسر منادی ندا داد این کاروان که می‌رود، سایه به سایه، مرگ به دنبالش است.» پسر از سر ادب و حیا هیچ نگفت. پدر که دوست داشت کلمات پسر را بشنود، گفت: «علی اکبرم مرگ پیش تو چگونه است؟» اینجا جواب یک انقلابی را نشنوید، بچشید و لذت ببرید:

گفت: «هنگام مرگ بر حق هستیم یا نه؟» اصلاً به مرگ نگاه نمی‌کند، نگاهش به جای دیگری است. مرگ مهم نیست، یک چیز دیگر مهم است. فرمود: «بله پسر! البته که بر حق هستیم.» لبخندی زد، شاید یک نهمی هم به اسبش زد و حرکتی هم کرد، گفت: «اذا لانبالی بالموت؛ پس بابا بی خیال مرگ.» خیلی علی اکبر انقلابی بود. نمی‌دانم شما می‌دانید یک انقلابی چقدر عزیز می‌شود در خانواده‌اش؟ خیلی عجیب است. خیلی دوستش دارند. چون انقلابی، وارسته است، وارسته‌ها را هم همه دوست دارند. حالا این وارسته اگر وجودش در خانه شما گل کرده باشد، آزارش که به کسی نمی‌رسد هیچ، هر لحظه عطر وجودش شمیم همه را سر حال می‌آورد، و نوازش می‌کند.

آمد با اهل خیم خداحافظی کند، حسین (ع) که طاق خداحافظی نداشت، فرمود مراسم وداع ما کوتاه باشد بهتر است. علی اکبرم برو! من طاق خداحافظی با تو را ندارم، برو!

انقلابی خداحافظی کرد! ولی خدا که از دل حسین (ع) خبر داشت، علی اکبر هر چه جنگید دید کشته نمی‌شود، برگشت یک نگاهی به چشمان سیر نشده بابا از لحظه خداحافظی کرد، گفت:

«بابا از شدت عطش دارم هلاک می‌شوم و سنگینی زره دارد هلاکم می‌کند.» بچه که نیست علی اکبر که از زره و تشنگی شکایت بکند، این یک زمزمه انقلابی و عاشقانه و مؤذبانه بود.

یعنی: بابا بگذار بروم، آن وداع ناتمام را تمام کن! خدا خواسته بالاخره پسر را یک لحظه در آغوش بکشی. در آغوش بکش. علی اکبرش را جانانه در آغوش کشید، به بهانه آب، لب بر لب‌های علی اکبر گذاشت و روانه میدان کرد. الا لعنة الله على القوم الظالمين.

(۱) امر «جاهدوا» با همین لفظ، پانزده مرتبه در قرآن کریم آمده است. از جمله: بقره، ۲۱۸ و آل عمران، ۱۵۲. و روشن است که جهاد با قتال فرق می‌کند، و جهاد هر گونه مبارزه، اعم از مسلحانه، سیاسی، فکری، فرهنگی و... را شامل می‌شود. کما اینکه در پاورقی بعدی اشاره بیشتری شده است.

(۲) نساء، ۹۵. حضرت آیت الله مکارم شیرازی، در تفسیر نمونه در ذیل همین آیه، می‌فرماید: «ضمننا باید توجه داشت

که جهاد، تنها به معنی جنگ و نبرد مسلحانه نیست بلکه هر نوع تلاش و کوششی را که برای پیشبرد اهداف مقدس الهی انجام گیرد، شامل می‌شود، و به این ترتیب علاوه بر نبردهای دفاعی و گاهی تهاجمی، مبارزات علمی، منطقی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را نیز در بر می‌گیرد.»

۳) حج، ۷۸

۴) رسول خدا(ص) فرمودند: جمله «لا حول ولا قوه الا بالله» نود و نه درد را شفا می‌دهد که ساده‌ترین آنها اندوه است. قول «لا حول ولا قوه الا بالله» فيه شفاء من تسعة وتسعين داء، اذناها اللهم. میزان الحکمه ج ۳، ص ۶۹. همچنین امام صادق(ع) نیز فرمودند: هرگاه غمها بر تو فرود آمد، بر تو باد گفتن ذکر «لا حول ولا قوه الا بالله». میزان الحکمه ج ۳، ص ۷.

۵) میزان الحکمه، ج ۱، باب ۲۹۶. ترجمه: مومن درونش از سنگ مستحکم‌تر است، در حالی که از غلام متواضع‌تر است.

۶) میزان الحکمه، ج ۱، باب ۲۹۶. مومن از کوه محکم‌تر است.

۷) میزان الحکمه، ج ۲، ص ۳۱۹

۸) صحیفه امام، ج ۱۴، ص: ۴۹۱: «چمران با عزت و عظمت و با تعهد به اسلام جان خودش را فدا کرد و در این دنیا شرف

را بیمه کرد و در آن دنیا هم رحمت خدا را بیمه کرد؛ ما و شما هم خواهیم رفت. مثل چمران بمیرید. ...»

۹) هر چند تا روزی که مصطفی شهید شد، تا شبی که از من خواست به شهادتش راضی باشم نمی‌خواستم شهید

بشود ... مصطفی گفت: من فردا شهید می‌شوم. خیال کردم شوخی می‌کند. گفتم: مگر شهادت دست شماست؟ گفت:

نه، من از خدا خواستم و می‌دانم خدا به خواست من جواب می‌دهد. ولی من می‌خواهم شما رضایت بدهید. اگر رضایت

ندهید من شهید نمی‌شوم. خیلی این حرف برابم تعجب بود. گفتم: مصطفی من رضایت نمی‌دهم و این دست شما

نیست. خب هروقت خداوند اراده اش تعلق بگیرد من راضیم به رضای خدا و منتظر این روزم ولی چرا فردا؟ و او اصرار می

کرد من فردا از اینجا می‌روم، می‌خواهم با رضایت کامل تو باشم. و آخر رضایتم را گرفت. (نیمه پنهان ماه، ج ۱: چمران به

روایت همسر شهید، انتشارات روایت فتح)

۱۰) بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۳۵.

۱۱) صحیفه امام، ج ۱، ص: ۲۹۳.

۱۲) صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۲۹.

۱۳) آن چیزی که از شما پاسدارها و سایر رفقای خودتان و همه پاسدارهای ایران، من توقع دارم این است که آن جهات

لطیف اسلامی را حفظ کنید. انسان اگر آن جهت روحانیت اسلام را، آن جهت معنویت اسلام را حفظ نکند، یک آدم می‌شود

صد تا؛ یک آدم می‌شود هزار تا. مالک انشتر (۱) یک نفر نبود، مالک اشتر یک آدمی بود که یک لشکر بود و بیشتر، حضرت

امیر- سلام الله علیه- یک نفر نبود؛ همه عالم بود؛ همه چیز بود، روی آن جهات معنویت و واقعیتی که داشت. (صحیفه

امام، ج ۷، ص: ۴۷۸)

۱۴) صحیفه امام، ج ۱۲، ص: ۴۲۴

۱۵) کما اینکه مقام معظم رهبری هم چندین مرتبه به این مطلب اشاره کرده‌اند. از آن جمله: ارزش‌های انقلابی از ارزش‌های

اسلامی به هیچ‌وجه تفکیک پذیر نیست؛ اینها با هم یکی است. کسی نمی‌تواند بگوید من مسلمانم؛ اما انقلاب را قبول

ندارم، و یا بگوید من انقلابی هستم؛ اما اسلام را قبول ندارم! امروز زنده‌ترین تپشهای انقلابی در این جاست؛ بسیج‌کننده‌ترین

نیروهای مردمی، این انقلاب است؛ در حالی که سرتاسر دنیا، انباشته از انقلابهای گوناگون است. پس انقلابی غیراسلامی و

اسلامی غیرانقلابی نداریم. ارزشهای انقلابی، همان ارزشهای اسلامی است... (سخنرانی مقام معظم رهبری در مراسم بیعت

جمع کثیری از دانشجویان و دانشگاهیان، ۱۳۶۸/۰۳/۲۳)

۱۶) قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۷۵

۱۷) کافی، ج ۲، ص ۴۴: لم یلم احد احد

□ مجموعه نیمه پنهان ماه

- نزدیکی مفهوم انقلاب و جهاد
- انقلابی بودن یعنی درماندن از انقلابی بودن
- لذت انقلابی بودن
- قدرت حقیقی در قلب یک انسان انقلابی است
- خیلی ها با انقلاب اسلامی «منقلب» شدند، اما «انقلابی» نشدند
- تمجید پیامبر از روحیه انقلابی عمار یاسر
- تاریخ انقلابی شدن را می توان در دفترچه خاطرات یادداشت کرد
- کسی که می تواند انقلابی باشد، و نباشد، او اسلامش هم قبول نمی شود
- چرا نباید ماجراهای انقلابی در سریال ها و داستان ها ببینیم؟
- انقلابی بیش از جسمش، با اراده قویش عالم را تغییر می دهد